



دوست دارم سریال دفاع مقدس «پای که جا ماند» را بسازم

حرف‌های سیروس مقدم مثل کارهایش تکراری نمی‌شود. او هر بار برگ برنده جدیدی رو می‌کند و مخاطب را پای جعبه جادو می‌نشانند.

گفت‌وگو با سیروس مقدم، کارگردان سریال دیوار

دوست دارم سریال دفاع مقدس #171؛ پای که جا ماند؛ را بسازم

حرف‌های سیروس مقدم مثل کارهایش تکراری نمی‌شود. او هر بار برگ برنده جدیدی رو می‌کند و مخاطب را پای جعبه جادو می‌نشانند. سیروس مقدم کارگردانی است که در گونه‌های مختلف کار ساخته و هر بار حرف‌های زیادی برای گفتن داشته است. او در عید سال‌های 89، 90 و 91 سریال‌های مناسبی نوروز را روانه آنتن کرد که هر سه لحنی کمدی داشتند. چارادیواری، پایتخت و چک برگشتی سریال‌هایی بودند که ماموریت خندانند مخاطب را بخوبی اجرا کردند. سیروس مقدم در فاصله بین این سریال‌ها دو کار جدی اجتماعی به نام زیر هشت و تا ثریا را هم روانه آنتن کرد و سپس به سریال پلیسی دیوار رسید. سریال پلیسی که ضرباهنگ مناسبی دارد و تصویری جدید از شخصیت پلیس ایرانی و مناسبات خانوادگی‌اش ارائه می‌کند. به بهانه پخش شبانه این سریال با این کارگردان پرکار و پیشکسوت همصحبت شدیم.

شما در سنین میانسالی از جوان‌ها هم پرکارترید و هر سال چند تا سریال می‌سازید. چه انگیزه‌های سیروس مقدم را وادار می‌کند در عرصه سریال‌سازی این قدر پرکار باشد؟

تنها دلیلش این است که زنده‌ام و آدم زنده هم تا وقتی نفس می‌کشد باید از عمرش استفاده لذت‌بخش ببرد. من هم وقتی کار می‌کنم از زندگی‌ام لذت می‌برم. احساس بطلان ندارم. احساس زنده بودن و مفید بودن می‌کنم و از همه مهم‌تر این که احساس می‌کنم تعداد کارهای نکرده‌ام همچنان بیشتر از کارهایی است که انجام داده‌ام. در سرازیری افتاده‌ام و وقت کمی دارم. آرزوها و رویاهایم خیلی زیاد است.

بیشتر فیلمسازان جوان دوست دارند به درجه‌ای از اعتبار و ثروت برسند که بتوانند بیشتر استراحت کنند و آرامش بهتری داشته باشند. درباره شما این طور نیست؟

آدم‌های نسبتاً موفق دنیا در عرصه‌های مختلف بر عکس این را می‌گویند. مثلاً فرگوسن همچنان مربی موفقی است و کارش را می‌کند. چون احساس می‌کند شاید تجربه‌ها و اندوخته‌هایش متعلق به خودش نیست. نمی‌تواند اینها را توی کشویش بگذارد و بایگانی کند. آدم هر چه سنش بیشتر می‌شود باید از تجربه‌هایش استفاده‌های تازه‌تر و مفیدتری کند. مهم این است که آدم به ورطه تکرار نیفتد و درجا نزند و خودش را به روز نگه دارد. من دوست دارم سنم روی کارهایم تاثیر نگذارد. موضوعات روز جامعه باشد. انگار خود من هم یکی از جوان‌های این مرز و بوم هستم. در عرصه تکنیک و محتوای کارهایم این طوری نگاه می‌کنم.

شما دوست ندارید صبح‌ها بیشتر بخواهید و در طول روز بیشتر استراحت کنید؟

آدم وقتی بمیرد فرصت برای خوابیدن زیاد دارد. نه؟ من به اندازه لازم می‌خوابم. بیشترش رخوت و کسالت و بیهودگی می‌آورد. من حتی وقتی کار نمی‌کنم مطالعه می‌کنم، سفر می‌روم، فیلم می‌بینم، درباره کارهایم فکر می‌کنم. برای سریال دیوار یک ماه تمام تحقیقات داشتم. با افسران پرونده این طرف و آن طرف می‌رفتم. با متهمان ساعت‌ها دیدار کردم. پایان‌نامه‌های دانشجویان را درباره حاشیه‌نشینی ورق زدم.

بین چک برگشتی و دیوار حدود 2 ماه فاصله افتاد. این طوری نبود که این یکی تمام بشود و یکی دیگر شروع بشود. ورزشکارها بین دو مسابقه باید بدنشان را روی فرم نگه دارند. من هم در بین مردم می‌گردم و سوژه یابی می‌کنم. سال‌هاست که به این شیوه عادت کرده‌ام.

از این فاصله‌های دو سه ماه چقدر در بین کارهایتان پیش می‌آید؟

این زمان‌ها معمولاً اتفاق می‌افتد. وقتی چارادیواری را تمام کردم، سه ماه روی موضوع زیر هشت فکر کردم. من شب‌ها تا 3 ساعت مطالعه نکنم خوابم نمی‌برد. به خواندن کتاب‌های خاطره‌خیزی علاقه دارم.

چه کتاب‌هایی می‌خوانید؟

آخرين كاري كه دارم مي‌خوانم اسمش هست #171;پايي كه جا ماند؛ نوشتن يك جانباز جنگ است كه خاطراتش را نوشته است. خيلي من را جذب کرده است. چند ماه پيش خاطرات آقاي هاشمي‌رفسنجاني را هم كامل خواندم.

سريال‌هايتان را براساس يك زمان‌بندي مشخص مي‌سازيد يا به شما تحميل مي‌شود؟

دو شكلش اتفاق افتاده است. مثلا پارسال بعد از پايخت تصميم داشتم مسافرت بروم و تا عيد روي فيلمنامه بعدي كار كنم. ولي سوژه چك برگشتي چون خوب و به‌روز بود جذاب كرد و كار كردم. درباره زير هشت خود من پيشنهاددهنده بودم. هر دو شكلش هست. مثلا من درباره ديوار ذهني نداشتم. بعد از اين كه چك برگشتي تمام شد نيروي انتظامي دوست داشت يك كار مشاركتي با تلويزيون انجام دهد. نشستيم حرف زديم و بررسي كرديم كه چه كاري مي‌شود كرد. سوژه از طرف آنها پيشنهاد شد. بحث زورگيري و مامورنمايي سوژه خيلي خوبي بود. يك زماني اين سرقت‌ها خيلي شدت گرفت.

در صحبت‌هايتان اشاره كرديد كه كارهاي نكرده زياد داريد. براي ما جالب است بدانم كسي كه بيست و چند سريال ساخته چه كارهاي نكرده‌اي دارد؟

مثلا دوست دارم يك كار جنگي با تكيه بر همين زماني كه دارم مي‌خوانم بنويسم. يك سريال دفاع مقدسي كه دوستش دارم و مي‌توانم در آن حقايق را مطرح كنم. هميشه به موضوع دفاع مقدس فكر کرده‌ام. اما هيچ وقت سوژه نابي كه تكراري و شعاري و سفارشي نباشد پيدا نكرده‌ام. اگر صاحبان اين زمان (پايي كه جا ماند) و تلويزيون علاقه‌مند باشند دوست دارم آن را به سريال تبديل كنم. در زمينه كارهاي تاريخي هم سريالي نساخته‌ام.

يعني قصه‌هايي كه تبديل به اثر نمايشي نشده‌اند، ذهن شما را اذيت مي‌كنند؟

اين كتاب #171;پايي كه جا ماند؛ ذهن من را بشدت درگير کرده است. انگار يك نطفه‌اي شكل گرفته و بايد تبديل به جنيني بشود كه مي‌خواهد به دنيا بيايد.

آن اوایل كه قرار بود سريال ديوار را بسازيد در خلاصه داستان به ماجراي گروه فيوج اشاره شده بود. بعدها ماجراي تقابل يك پليس و خلافكار را مطرح كرديد. ماجرا چه بود؟

مسير قصه ما عوض شد. ابتداي تحقيقات روي پرونده‌ها كار مي‌كرديم. آن زمان بحث اجتماعي داغ روز همين موضوع بود. به همين خاطر مي‌خواستيم سريالي راجع به اين موضوع بسازيم. وقتي جلوتر رفتيم اين مساله بستر اصلي قصه ما شد. در هر قصه‌اي ما به موقعيت‌هاي نمايشي گرم و داغ احتياج داريم. ما با پيشرفت تحقيقاتمان به اين نتيجه رسيديم كه بايد اول يك قصه داغ داشته باشيم و بسترش را حوادث روز قرار بدهيم. به همين خاطر سريال ما قصه تبديل به دوئل يك خلافكار و پليس شد. آن هم خلافاي كه 15 سال در زندان بوده و مي‌خواهد انتقام بگيرد. اين آدم از طايفه‌اي است كه به شكل خانوادگي و قبيله‌اي كار مي‌كنند. خلافاي‌هاي او هم در سطح زورگيري، مامورنمايي و بدل‌اندازي است. اين مساله بستر قصه ما شد.

براي جميل و يونس چه ويژگي‌هاي تعريف كرديد؟

خلافكار ما آدمي است كه از گوشت و پوست و عصب و استخوان تشكيل شده. همه بدني‌هاي دنيا را دارد. اما عشق و علاقه زيادي به دخترش دارد. يونس هم آدم خوب قصه ماست. ما آدم‌ها را مجموعه‌اي از ضعف‌ها و قوت‌هاديديم.

داستان بيشتري با جميل جلو مي‌رود. چرا؟

ما وقتي مي‌خواهيم يك پليس قوي داشته باشيم بايد يك شر قوي داشته باشيم. پليس اگر آدم ضعيفي را بگيرد كه كاري نكرده. به همين خاطر پرداخت ما درباره جميل پرداخت قوي است و به شر او بها مي‌دهيم.

با تعريف كليشه‌اي كارهاي پليسي چطور كنار آمديد؟ در شخصيت‌پردازي پليس دستتان بسته نبود؟

دوستان روز اول طرح قصه‌اي داشتند كه من آن را به همين دليل نپذيرفتم. در طرح قصه‌اي كه به من پيشنهاد دادند ما با مجموعه‌اي از پليس‌هاي روبه‌رو بوديم كه مطلقا خوب بودند و هيچ لغزشي نداشتند. همه فن حريف بودند و همه توانمدي‌هاي دنيا را داشتند. آن طرف هم آدم‌هاي بد قصه آدم‌هاي خنكي بودند. اين طرح قصه من را جذب نكرد. در ديوار فعلي ما با دو انسان طرف هستيم. يك

انسان که لباس مقدس پلیس را پوشیده و يك انسان که لباس خلافاکاري تمام‌عیار را بر تن کرده است. پلیس ما وقتی پسر خودش دچار عشق می‌شود در حل مساله در می‌ماند. نمی‌داند این مساله را چطور باید حل کند. اما از آن طرف پلیس وظیفه‌شناسی است. اما پلیس روباتی و مکانیکی نیست. او در قسمت اول برای حل گروگانگیری از روان‌شناسی‌اش استفاده می‌کند و به موقعش هم دست به اسلحه می‌برد. همین آدم وقتی خلافاکاري را می‌کشد دچار عذاب وجدان می‌شود. بنابراین با يك انسان طرف هستیم. در قسمت‌های بعدی پلیس ما قضاوت غلطی درباره جمیل دارد. من سعی کردم خارج از گود و بی‌طرف بنشینم و قصه يك خلافاکار و يك پلیس را روایت کنم.

البته نکته هوشمندانه سریال این است که از دید جمیل، وظیفه‌شناسی یونس به عنوان يك نقطه ضعف مطرح می‌شود. یعنی جمیل مدام به یونس بد و بیراه می‌گوید و مخاطب هم در نگاه اول به او حق می‌دهد.

پلیس ما در يك دو راهی گیر کرده است. او می‌توانست چشمش را روی خلاف جمیل ببندد. در این صورت دیگر انتقامی مطرح نبود. همچنین می‌توانست کار اصلی‌اش را انجام دهد. از نظر جمیل کار یونس يك نقطه ضعف است. اما یونس از دید خودش بهترین کار را انجام داده است. این تضاد بین قانونمداری و رفاقت و احساسات در همه کارهای نمایشی دنیا خودش را نشان می‌دهد.

پلیس شما نقطه ضعف‌های دیگری هم دارد؟

مقدم: در دیوار فعلی ما با دو انسان طرف هستیم. يك انسان که لباس مقدس پلیس را پوشیده و يك انسان که لباس خلافاکاري تمام‌عیار را بر تن کرده است. پلیس ما وقتی پسر خودش دچار عشق می‌شود در حل مساله در می‌ماند. نمی‌داند این مساله را چطور باید حل کند

باید در سریال ببینید. بله. یونس پلیسی است که خیلی زود از کوره در می‌رود و عصبانی می‌شود. او می‌خواهد با جمیل دست به یقه شود، اما زنش او را آرام می‌کند. او گوش به حرف زنش می‌دهد. نقطه جوش این پلیس بالاست. چون خودش می‌داند دور و برش در جامعه چه می‌گذرد. بشدت هم عاشق خانواده‌اش است. نقطه ضعف اصلی یونس این است که زنی را از يك خانواده خلافاکار گرفته است. اگر احساسات بر او غلبه نمی‌کرد و عاشق پروانه نمی‌شد اصلاً این اتفاقات پیش نمی‌آمد.

چرا پلیس قصه شما خانه تجملاتی دارد و مثل دیگر پلیس‌های نمایشی ساده‌زیست نیست؟

چرا عادت کرده‌ایم همه را بدبخت و فلک‌زده ببینیم؟ شاید از پدرش به او ارث رسیده است. چرا باید بگوییم آدم‌هایمان در شرایط بد و فقیرانه زندگی می‌کنند. حق يك سرهنگ اداره آگاهی این است که خانه خوبی داشته باشد. هر آدمی بعد از 30 سال خدمت يك خانه 140 متری دارد.

نکته بعدی این است که یونس با خواهر يك خلافاکار ازدواج کرده است. به لحاظ منطقی آیا درست است که يك پلیس آگاه و هوشیار تن به چنین ازدواجی بدهد؟

عشق طبقه و شغل و نژاد نمی‌شناسد. شما می‌بینید امیر حسین عاشق دختری شده که پدرش در زندان است. به نظر من عشق قانونمندی خاصی ندارد. اگر این طور بود همه عشاق دنیا يك شکل بودند. همه عشق‌ها از يك فرمول پیروی می‌کرد. اما می‌بینیم که این قاعده وجود ندارد. چون احساسات بشری خیلی پیچیده است. عشقی پیش می‌آید که دو طرف به لحاظ سن و سال و طبقه شباهتی با هم ندارند. بعضی وقت‌ها این عشق خوش فرجام است و بعضی وقت‌ها بدفرجام. پلیس قصه ما با دختری ازدواج کرده که برادرش خلافاکار بوده. ما نمی‌توانیم بگوییم حتما پسرهای خانواده دکترها با دخترهای خانواده‌های دکتر ازدواج کنند. این طوری همه معادلات هستی را به هم زده‌ایم.

ناجا با این موضوع مخالفتی نداشت؟

نه. نقطه شروع درام ما از اینجا است. اگر دو تا همخوان کنار هم قرار بگیرند درامی شکل نمی‌گیرد. نکته مهم این است که این زن نشان داده یونس انتخاب اشتباهی نکرده است. پای انتخابش ایستاده و از زندگی‌اش راضی است. یونس هم از زندگی‌اش راضی است. پلیس ما انتخاب اشتباهی نکرده است. اگر در خانواده‌ای يك خلافاکار وجود دارد که نباید تا آخر عمر خواهر چوبش را بخورد.

اشاره کردید که پیشنهاد ناجا طرح قصه دیگری بود. آن خلاصه داستان را می‌گویید؟

نه. نمی‌گوییم. چون ممکن است ساخته شود یا برایش برنامه‌ریزی داشته باشند. طرح قصه بدی نبود. اما با ذهنیت و تصور من متناسب نبود. نه این که طرح بدی باشد.

دیوار بعد از زیر هشت دومین همکاری شما و سعید نعمت‌الله است. این همکاری چطور شکل گرفت؟

از قبل از طریق شبکه به ما گفته بودند که قرار است نیروی انتظامی یک کار مناسبی پلیسی بسازد. با آقای منتظرالمهدی، مدیر عامل ناجی هنر جلسه مشترکی گذاشتم و با ایشان آشنا شدم. من تا آن زمان کار مشترک با هیچ نهادی انجام نداده بودم. آنجا تصور خودم را درباره کار سفارشی گفتم. دوستان هم توقعاتشان را گفتند. طرح‌هایی پیشنهاد دادند که با روحیات من سازگار نبود. یک هفته وقت خواستم تا خودم به یک طرح و سوژه خوب برسم. گفتم اگر به این طرح نرسیدم بنده را معاف کنند و با دوستان دیگر وارد مذاکره شوند. این یک هفته فرصت خوبی بود که به این موضوع فکر کنم. ابتدا به یک طرح کم‌دی پلیسی رسیدم. من گفتم اگر سیروس مقدم را دعوت کرده‌اید بگذارید با دلش کار کند. این کم‌دی پذیرفته نشد و قرار شد من یک هفته دیگر فکر کنم. در این یک هفته با سعید نعمت‌الله جلسه گذاشتم. آن زمان صفحه حوادث روزنامه‌ها را ورق می‌زدیم تا ببینیم مساله روز مردم چیست.

آن زمان اخبار داغی از زورگیری و مامورنمایی منتشر می‌شد. بعدها من فهمیدم اینها یک قوم هستند که از بچگی برای سرقت آموزش می‌بینند. شنیدم که اینها صندوق صدقات یک محله‌ای را هم دزدیده‌اند. دیدم سوژه بستر اجتماعی خوبی دارد. جلسه بعدی دیدم خود دوستان هم روی این موضوع تمرکز کرده‌اند. دو تا سرهنگ بودند که در دوره دکترایشان موضوع حاشیه‌نشینی و جرائم را انتخاب کرده بودند. ما به این پایان‌نامه‌ها وصل شدیم. بعد از یک هفته من و نعمت‌الله و ناجی هنر به یک موضوع واحد رسیدیم. مدتی وقت داشتیم که برویم تحقیق کنیم. پای خاطرات نیروهای پلیس نشستیم. همه چیزهایی که در سریال می‌بینید برگرفته از واقعیت است. دانشنامه‌ها را خواندیم و به چند تا مجرم وصل شدیم. با چند تا مامورنما و کفزن آشنا شدیم. مهارت‌های کفزن را از نزدیک دیدیم. بعد از یک ماه به یک طرح قصه رسیدیم. بعد از یک ماه نگارش کار اتفاق افتاد.

ماجرای آن سریال کم‌دی - پلیسی چه بود؟ در سینمای ایران فیلم‌هایی مثل مومیایی 3 با تکیه بر شوخی‌های پلیسی ساخته شده اما در تلویزیون تابحال چنین اثری نداشته‌ایم.

ایده اولیه‌اش را محسن تنابنده داده بود. جلسه دیگری با دوستان ناجی هنر گذاشتم و این طرح را ارائه کردم. آنها طرح کم‌دی را خیلی پسندیدند. اما جو عمومی ناجی هنر مناسب ساخت کم‌دی نبود.

در چند سال اخیر چند تا فیلم با محوریت مامورنماها ساخته شده که #171;اسب حیوان نجیبی است؛ و #171;گشت ارشاد؛ دو نمونه از آنهاست. شما این فیلم‌ها را دیده‌اید؟

نه. ندیده‌ام. واقعیتش این است که زیاد فیلم نمی‌بینم.

فیلم خارجی هم نمی‌بینید؟

چرا. فیلم‌هایی که به من سفارش می‌شود را می‌بینیم. مثلاً فیلم‌های کیم کی دوک، کارگران کره‌ای را دیدم. فیلم اصغر فرهادی را دیدم و لذت بردم. این که چند تا فیلم درباره یک موضوع ساخته شده یعنی این که مامورنمایی موضوع روز جامعه است. پس کارگردان‌های مختلف از دیدهای مختلف روی آن کار کرده‌اند. یک نفر نگاه تراژیک دارد و یک نفر دید کم‌دی. من دوست داشتم نگاه اجتماعی داشته باشم. مردم باید آگاه شوند که هر کس جلوی‌شان را گرفت و ندهند. حق طبیعی‌شان این است که کارت ماموریت بخواهند. اگر شک دارند با 110 تماس بگیرند. طرح دیگری که دوستان نیروی انتظامی به ما سفارش دادند 197 بود. یعنی شماره تلفن تقدیر و شکایت از پلیس. قرار شده روی این طرح هم کار کنیم.

حتماً می‌دانید که سعید نعمت‌الله علاقه زیادی به سینمای مسعود کیمیایی دارد. او وقتی برای شما می‌نویسد محصول کار بسیار شبیه فیلم‌های کیمیایی می‌شود. این نکته را قبول دارید؟

مقدم: این که چند تا فیلم درباره یک موضوع ساخته شده یعنی این که #171;مامورنما؛ موضوع روز جامعه است. پس کارگردان‌های مختلفی از دیدهای مختلف روی آن کار کرده‌اند. یک نفر نگاه تراژیک دارد و یک نفر دید کم‌دی. من دوست داشتم نگاه اجتماعی داشته باشم

باور می‌کنید من سه سال است که سعید نعمت‌الله را می‌شناسم و هر روز همدیگر را می‌بینیم و تا به حال درباره این موضوع با هم صحبتی نکرده‌ایم. وقتی زیر هشت پخش می‌شد آقای کیمیایی با من تماس گرفت و به من خسته نباشید گفت. از کار خوشش آمده و پسندیده بود. ولی این طوری نبود که من و نعمت‌الله بنشینیم روی این مساله تمرکز کنیم. این موضوع را باید از نعمت‌الله بپرسید.

مثلاً در همین دیوار دیالوگ‌ها به مونولوگ شبیه است. یک نفر چند جمله را پشت سر هم می‌گوید و جوابی نمی‌شود. مضمون عشق

و انتقام و جوانمردی در هر دو سریال دیوار و زیر هشت دیده می‌شود و...

اگر اینها به معنی این باشد که نعمت‌الله تحت تاثیر کیمیایی است چیز خوبی است. کیمیایی در سینمای این مملکت کم آدمی نیست. اما اگر اینها به معنای تقلید باشد خوب نیست. سعید نعمت‌الله نویسنده خلاق است. اگر نویسنده شخصیت‌هایش را شناسد هر چقدر هم ادای دیگران را در بیاورد با همه‌ای بودنش بیرون می‌زند. سعید نعمت‌الله این لایه‌های اجتماعی را می‌شناسد و با آنها زندگی کرده است. ادبیات او برگرفته از این طبقه است. به همین دلیل نوشته‌هایش دوست داشتنی است.

اتفاقا بعضی از دیالوگ‌ها این قدر واقعی است که مخاطب فکر می‌کند نویسنده خودش در زندان زندگی کرده است. مثلا جایی که جمیل به دخترش می‌گوید من 15 سال است تو را از پشت این مستطیل دیده‌ام یا صحبت‌های رد و بدل شده بین نصرت و جمیل.

ما سریال زیر هشت را در زندان ضبط کردیم. او فرصت داشته که با 3 هزار زندانی دمخور شود. تمام این اصطلاحات را جایی نوشته است. او به عنوان یک توریست به زندان قزلحصار نیامده بود. به عنوان یک نویسنده آمده بود.

شما چقدر در فیلمنامه دیوار دخل و تصرف داشتید؟

دست بردن در متنی که درست نوشته شده و دیالوگ‌ها و روابط و ساختارش درست است، یک جور خیانت است. من اصلا این متن را دستکاری نکردم. یک واو را عوض نکردم. موقع نوشتن متن را می‌خواندم و نظر می‌دادم. ولی ماحصل نهایی فیلمنامه همان چیزی است که در روی آنتن می‌بینید. چون هر چه به ذهن می‌رسید را قبلا ارائه داده بودم.

در دیالوگ‌ها احساس می‌شود همه آدم‌ها دارند یک جور حرف می‌زنند. یعنی اگر چه هر جمله‌ای به تنهایی شاعرانه و زیباست، ولی بعضا با ویژگی‌های شخصیت همخوانی ندارد. قبول دارید؟

من این انتقاد را برای زیر هشت قبول دارم. اما سعید نعمت‌الله نویسنده باهوشی است. در این کار خیلی تلاش کرد که آدم‌ها را دسته‌بندی کند. ادبیات جمیل و یونس و امیرحسین با هم متفاوت است. اما فراموش نکنید همه اینها از ذهن یک آدم بیرون آمده است. ما نمی‌توانیم لحن ادبی‌مان را عوض کنیم. من در تلویزیون هم همین طوری حرف می‌زنم. چون ساختار حرف زدن من این است. کلمات این فیلمنامه در عین شعرگونه بودن به شدت محاوره‌ای هستند. وقتی جمیل حرف می‌زند مردم نمی‌گویند او مثل یک شاعر حرف می‌زند. البته بستگی به بازیگر هم دارد که چطور جمله را از آن خود کند. مهدی سلطانی این کار را خوب انجام داده است.

تفاوت دیگر دیوار با زیر هشت لحن ملایم و آرام آن است. در زیر هشت خشونت ناخواسته از سمت جامعه به امیر جعفری تحمیل می‌شد. اما در اینجا جمیل خیلی معلول شرایط اجتماعی نیست. به همین خاطر تلخی و خشونت زیر هشت در این کار دیده نمی‌شود. این تفاوت از کجا ناشی می‌شود؟

به خاطر این که بستر حرکتی این دو نفر متفاوت است. امیر جعفری یک جوان ساده دلی است که به خاطر عشق دست به یک سرقت می‌زند. او دوست دارد یک شبه راه صد ساله برود ولی سرکوب می‌شود. اما جمیل از ابتدا متعلق به یک خاندان خلافکار است. اینها برای سرقت آموزش دیده‌اند. بنابراین جنس همدردی اطرافیان با این شخصیت فرق می‌کند.

سوال دیگر درباره جمیل این است که چگونه او 15 سال در زندان بوده و همچنان سلطه‌اش را بر دیگران نگه داشته است؟

این طایفه همیشه یک بزرگ‌تری دارند که به او خان گفته می‌شود. این خان چه در زندان باشد چه در خارج از کشور همیشه بزرگ است. اینها در پاکستان و ترکیه سیار هستند. به صورت کولی وار زندگی می‌کنند. اینها وقتی با هم دعوایشان بشود کلانتری نمی‌روند. به بزرگ‌ترشان مراجعه می‌کنند. زن و شوهر اگر بخواهند از هم طلاق بگیرند به خان مراجعه می‌کنند. بزرگ خانواده همیشه سیطره‌اش را بر خانواده دارد. خانواده هم همیشه به عنوان یک بزرگ‌تر به او نگاه می‌کند. حتی اگر در زندان باشد.

از رابطه عاشقانه امیرحسین و خورشید خیلی سریع گذر کرده‌اید. یعنی با چند دیالوگ دیگران می‌فهمیم که این دو نفر قصد ازدواج دارند. به این دلیل که وقت کمی داشتید یا ممیزی دستتان را بسته بود؟

وقت که زیاد داشتیم. واقعیت این است که در تلویزیون پرداختن به مرحله قبل از ازدواج و عقد محدودیت دارد. نمی‌شود زیاد به این روابط پرداخت. ما نمی‌توانیم چگونگی و شدت این عشق را نشان بدهیم. اگر دقت کرده باشید ما امیرحسین را از شهرستان به تهران آورده‌ایم. ما می‌گوییم این دو تا پنج سال کنار هم نبوده‌اند. ما قصه را از جایی شروع کردیم که این رابطه عاشقانه بروز پیدا کرده است.

فکر نمی‌کنید اگر به جای تینا آخوندتبار از بازیگر دیگری استفاده کرده بودید این رابطه عاشقانه باورپذیرتر می‌شد؟

برای من این نکته مهم نبود. من می‌خواستم بازیگر دختری پیدا کنم که شبیه جمیل باشد. چهره تینا آخوندتبار به جمیل شبیه است. وقتی این دو را کنار هم می‌بینی انگار واقعا پدر و دختر هستند. من می‌خواستم این را مطرح کنم که دختر بالاخره شبیه به پدر می‌شود.

تنها بازیگر مشترک این سریال آتیلا پسیانی است که قبلا در زیر هشت بازی کرده بود. مثل کارهای قبلی‌تان به سراغ گروه جدیدی از بازیگران رفته‌اید، چرا؟

فیلمنامه خودش می‌گوید که چه کسی من را بازی کند. وقتی قسمت اول این فیلمنامه نوشته شد هیچ آدم دیگری بجز مهدی سلطانی جلوی چشم من نیامد. او اولین و آخرین انتخاب من بود. هر تصویری راجع به جمیل داشتم در مهدی سلطانی بود. او صلابت، صدای رسا، قدرت بازیگری، چالاکي و چابکی را با هم داشت. او در قسمت‌های بعدی در خیابان‌ها می‌دود و می‌پرد.

مهرداد صدیقیان را چرا انتخاب کردید؟

او صورت ساده و معصومی دارد. ما می‌خواهیم بگویم خورشید عاقل‌تر از امیرحسین است. صدیقیان این خامی را در چهره‌اش دارد. جنس بازی او تودار و مرموز است.

در این کار همچنان از دوربین روی دست استفاده کرده‌اید. حتما می‌دانید این شیوه مخالفان زیادی دارد. مثلا مسعود فراسی می‌گوید قانون دوربین از منطق چشم‌های انسان تبعیت می‌کند. پس نباید این قدر تکان بخورد.

نه. من قبول ندارم. هر موجود زنده‌ای که نفس می‌کشد نفسش حرکت می‌آورد. من موقع نگاه کردن خودم را تکان می‌دهم. من سوژه را تکان نمی‌دهم. اگر سوژه را تکان بدهم حق با آقای فراسی است. در یکی از قسمت‌ها یک سکانسی داشتیم که یونس و رئیسش دارند با هم حرف می‌زنند. شما هیچ حرکتی در دوربین نمی‌بینید، اما وقتی سوژه ملتهب است دوربین نباید آرام و قرار داشته باشد.

تمرکز زیاد روی اشیا هم سریال‌های شما را نزدیک به رمان می‌کند. مثلا در رمان می‌خوانیم که فلان شخصیت دست‌هایش می‌لرزید. اینجا هم شما دست‌های بازیگر را در یک قاب بسته نشان می‌دهید که در حال لرزش است.

وظیفه تصویر همین است. شما باید حس لحظه را به مخاطب منتقل کنید. یک وقتی هست که من دارم ورزش می‌کنم و در چشمانم حس انتقام دیده می‌شود. یک قطره عرق از صورتم روی زمین ریخته می‌شود. من وظیفه دارم این قطره عرق را نشان بدهم و گرنه مجبورم برایش یک صفحه دیالوگ بنویسم. به نظر من هر شیء و وسیله‌ای که دور و بر ما وجود دارد یک نشانه است. از این نشانه‌ها باید درست استفاده شود.

در تلویزیون بیشتر سریال‌هایتان در ردیف کارهای پرمخاطب بوده‌اند. وسوسه نشده‌اید کارگردانی در سینما را تجربه کنید؟

تا وقتی که سوژه خوب و فیلمنامه خوب در سینما پیدا نکنم وارد سینما نمی‌شوم. این که بخواهم صرفا به عشق کار در سینما دست به هر کاری بزنم اشتباه است. به نظر من تلویزیون فضای فرهنگی‌تری دارد. من در سینما می‌توانم سوژه‌هایی را که دوست دارم کار کنم. امکانات هم در اختیارم هست. از همه مهم‌تر این که خودم آقای خودم هستم. 80 درصد را خودم تعیین می‌کنم و 20 درصد به من تحمیل می‌شود. اما در سینما 80 درصد شرایط اقتصادی و بازگشت سرمایه است که تعیین تکلیف می‌کند.

اگر خودتان تهیه‌کننده کارتان باشید چطور؟

من عضو اتحادیه تهیه‌کنندگان نیستم. باید در 3 تا کار سرمایه‌گذاری کرده باشی. سوژه‌هایی که به من سفارش داده شده سوژه‌هایی است که من پنج سال پیش بهترش را کار کرده‌ام. سوژه‌هایی که تکراری است و من را به هیجان نمی‌آورد.

احسان رحیمزاده / گروه رادیو و تلویزیون